

احمد شاه مسعود و ادبیات

این عملیات ها از خاطر همین ادیبانه!

خاطره ای از محمد حسین جعفریان



توجه کند و پیامد آن شروع کرد به تشریح وضعیت خط مقدم و آرایش نیروها و...



آنها جرات دخالت در این بحث و شکست کلام احمد شاه مسعود را ندارند. آنها منتظر بودند تا امر صاحب از بحث شعر و شاعری دست کشیده و دوباره به میدان جنگ بازگردد. از سوی دیگر شیر دره پنجشیر گویا با علم به آنچه در پیرامونش می گذشت ترجیح می داد به این بحث که به سختی میان ما دو تن در گرفته و داغ شده بود ادامه دهد. شاید چنان گرم این موضوع شده بود که موقتاً از بحث جنگ و تیرد غافل شده و فراموش کرده بود که ما در چادر فرماندهی و در میدان جنگ هستیم. او به شدت از شعر کلاسیک دفاع می کرد و مدعی بود که نمی تواند ضرورت شعر مدرن و ویژه شعری بی وزن را در ادبیات معاصر فارسی دریابد. هر چند که منکر این نوع از شعر و زیبایی های آن هم نبود. سروده های نو و سپید بسیاری را از شعر معاصر ایران و افغانستان حفظ بود که گهگاه برای نمونه و استناد در بحث، آنها را می خواند و من در دل به این توجه و ذوق و سواد آفرین می گفتم. بگذریم. در حالی که مسعود مرتب یکی از کتابها را می کشود و نمونه ای می خواند بعد، ایبانی از شاعران کلاسیک را شاهد مثال آورده و با این دست از اشعار مقایسه می کرد. یکی از فرماندهان او دیگر تاج نیاورد و هنگام صحبت من، وارد بحث شد و گفت:

- امر صاحب، حاضر (= اکنون) گپ (= حرف) عملیات است، نه ادبیات!

و متعاقب این سخن خود خندید و سعی کرد به این وسیله رفتار خود را

سنگین و پرسرزنش اطرافیان وی نجات یافته ام. اما اکنون تازه سوالات وی شروع شده بود. او بدون توجه به آنچه در اطرافش می گذشت و با حوصله ای باور نکردنی پرسش های بی دربی و دقیقی را درباره کتاب ها، شاعران آنها، شعرهای موجود در آنها و نیز شعر و شاعران معاصر ایران و افغانستان مطرح کرد. پرسش محوری او بحث شعر نو و شعر کلاسیک بود. در این فرصت قصد توضیح پرسش های وی و نقل پاسخ های خود را ندارم. فقط این را بگویم که بحث ما به درازا کشید. به خوبی می توانستم بفهمم فرماندهانی که از خطوط مقدم برای کسب تکلیف نسبت به پیشروی و تصرف شهر خواجه غار و یا زمینگیر شدن نیروهایشان در ارتفاعات منطقه به چادر فرماندهی آمده بودند از این بحث تخصصی ما دو تن که حول محور شعر مدرن و ویژه تمایز آن از شعر کلاسیک که حول محور شعر مدرن و ویژه تمایز آن از شعر کلاسیک دور می زد، هیچ نمی فهمیدند.

دو سه کیلومتر پایین تر جنگ کنترل اصابت موشک های کاتیوشا به اهداف مورد نظر از طریق دوربین های دوربین نظامی شود. بلکه صبحانه اش را ناتمام رها کرده و مشغول تورتق کتاب خاشا او بافت کتاب ها را دید و زمان مدیدی را در آن بجا بویحه صرف این کار کرد. همه اطرافیان مسعود که جرات اعتراض نداشتند، با خشم و غضب و با نگاههای ملامتگر و معترض، به من خیره شده بودند. وقتی پس از قریب به نیم ساعت شیردره پنجشیر کتاب ها را بست، من خیالم راحت شد که دیگر از شر نگاههای

را به وی تقدیم کردم. از اینکه در چنین وقت شلوی این مجموعه شعرها را به وی دادم، کمی نگران بودم. بیشتر از آن جهت که شاید او به این وقت نشناسی من، در دل بخندد و مرا تمسخر کند. اما از سوی دیگر بنا بود چند ساعت بعد و پس از حدود یک ماه که از همراهی من با شیردره پنجشیر می گذشت، از وی جدا شده و با چرخهایی که خود او محبت کرده و دستورش را آماده بود، به تاجیکستان سفر کنم. لذا خطر آن وجود داشت که پس از صبحانه وی بار دیگر سرگرم نقشه های نظامی شود و یا حتی از یکدیگر جدا شویم. لذا با احتساب همه آنچه آمد ترجیح دادم در حالی که صدای انفجارها و شلیک و خش خش پکریز بی سیم ها ما را اجاطه و کلافه کرده بودند و در حالی که هر دم خبر تمسخر سنگر و خطی از خطوط دشمن را به مسعود می رساندند، من حرفه از ادبیات بزم و مجلات و کتاب هایی را درباره شعر امروز ایران به او هدیه کنم. برخلاف تصور، او کتاب ها را به گوشه ای نینداخت تا دوباره سرگرم کنترل اصابت موشک های کاتیوشا به اهداف مورد نظر از طریق دوربین های دوربین نظامی شود. بلکه صبحانه اش را ناتمام رها کرده و مشغول تورتق کتاب خاشا او بافت کتاب ها را دید و زمان مدیدی را در آن بجا بویحه صرف این کار کرد. همه اطرافیان مسعود که جرات اعتراض نداشتند، با خشم و غضب و با نگاههای ملامتگر و معترض، به من خیره شده بودند. وقتی پس از قریب به نیم ساعت شیردره پنجشیر کتاب ها را بست، من خیالم راحت شد که دیگر از شر نگاههای



آن روز صبح عملیات سنگینی در محور بندر آی خاتم، در شمال استان تخار آغاز شده بود. صدای شلیک تانک ها و کاتیوشاها سرسام آور بود. نیروهای احمد شاه مسعود توانسته بودند منطقه وسیعی را تصرف کنند. آنها بیشتر از مقدار پیش بینی شده پیشروی کرده و اکنون در ارتفاعات مشرف به شهر «خواجه غار» منتظر فرمان بودند که همانجا سنگر بگیرند یا به پیشروی ادامه داده و این شهر و فرودگاه استراتژیک آنرا نیز فتح کنند. گروهی از فرماندهان با هلی کوپتر از خط مقدم جبهه خود را

به چادر فرماندهی که بر یکی از تپه های مجاور و کمی دورتر از صحنه تیرد برپا شده، رسانده بودند تا از نزدیک کسب تکلیف کنند. از یک ساعت پیش، بعد از آنکه شیردره پنجشیر فرمان های لازم را پس از کنترل خط مقدم یا دوربین های قدرتمند فرماندهی و از طریق سیستم های چگوار به سنگرهای هدایت آتش داده بود، شروع به صرف صبحانه کرد. در همین حین من وقت را غنیمت شمرده و چند جلد از مجموعه شعرهای معاصر ایران، از جمله کتاب برگزیده شعرهای خودم

نامه بولگاکف به گورکی

احمد پوری

به این مضمون بود: «نامه ای به حکومت نوشته ام و از آنها خواسته ام که وضعیت تحمل ناپذیر زندگی مرا در نظر بگیرند و اجازه دهند من و همسرم لیووف یوگنیوا بولگاکو کشور را برای مدت زمانی که صلاح می دانند ترک کنیم.

می خواستم نامه مفصلی برایتان بنویسم اما خستگی و آزرده گی مانع این کار شده است. سؤال من این است. چرا نویسنده ای را که آثارش نمی تواند در اتحاد شوروی چاپ شود مجبور به اقامت در آن می کنند؟ می خواهید دق مرگش کنید؟

می خواهم شما پا در میانی کنید و از آن ها بخواهید اجازه دهند من اینجا را ترک کنم.

لطفاً رسید نامه را به من اطلاع دهید. اکنون می خواهم به نامه قبلی خود سطور زیر را هم اضافه کنم. تمامی نمایندگان ما هم توقیف هستند.

حتی یک سطر از نوشته های من اجازه چاپ در هیچ جا ندارد. حتی یک کتاب تمام شده هم ندارم و دیناری هم بابت حق التألیف دریافت نمی کنم.

حتی یک نفر و یا یک موسسه هم به نامه های پاسخی نداده اند. کوتاه سخن این که تمامی آن چه را که در ۱۰ سال اخیر در اتحاد شوروی نوشته ام نابود کرده اند. الان تنها خودم هستم که قصد نابودیم را دارند. من تقاضا دارم این تصمیم انسانی را اتخاذ کنند.

با احترام میخائیل بولگاکف



میخائیل آفاناسویویچ بولگاکف نویسنده شهیر روسی بود که در طول فعالیت ادبی خود با پهران ها و بن بست های آزار دهنده ای مواجه شد. او رنج های تحمیلی را در قالب چندین نامه به استالین و گورکی بازگو کرد. این نامه ها به سعی مترجم خوش ذوق، احمد پوری، به فارسی برگردانده شده و در اختیار ماهنامه قرار گرفته است. اولین نامه در شماره پیشین منتشر شد. دو نامه زیر شکوایه های بولگاکف به ماکسیم گورکی است.

۳ سپتامبر ۱۹۲۹ مسکو به: آ.م. گورکی

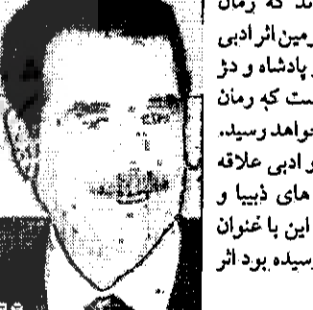
الکسی ماکسیمویچ عزیز! من از حکومت اتحاد شوروی درخواست کرده ام که اجازه دهند همسر من و من به هر مدت زمانی که صلاح می دانند کشور را ترک کنیم.

الکسی ماکسیمویچ لطفاً از درخواست من حمایت کنید. می خواستم برایتان نامه ای مفصل بنویسم و آنچه را که به سرم آمده شرح دهم اما خستگی و احساس بیهودگی مرا از این کار بازداشت. نمی توانم چیزی بنویسم.

همه چیز قدغن شده است. در فقر و فاقه ام، کنارم گذاشته اند و به کلی تنها شده ام.

چرا نویسنده ای را که آثارش اجازه چاپ ندارد مجبور می کنند که در کشور بماند؟ من جدا تقاضا دارم که این تصمیم انسانی دربار من اتخاذ شود. بگذارید بروم.

صدام حسین رئیس جمهور یا نویسنده



روزنامه های عراق عنوان کردند که رمان جدیدی در ماه آوریل منتشر شد که سومین اثر ادبی صدام حسین پس از رمان های ذبیبا و پادشاه و دژ تسخیر ناپذیر است و این در حالی است که رمان چهارم نیز در ماه های آینده به چاپ خواهد رسید. مردم عراق که به امور فرهنگی و ادبی علاقه دارند متفق القولند که نویسنده رمان های ذبیبا و پادشاه و دژ تسخیر ناپذیر که پیش از این با عنوان «ارمانی برای نویسنده اش» به چاپ رسیده بود اثر صدام حسین است.

در این گردهمایی نویسندگان و منتقدانی چون عبدالمجید حمودی، امجد توفیق خدیرال امیر و شاعر نامی محمد رادی جعفر حضور داشتند که هر یک نظرات خویش را ارائه دادند.

آقای چارلز پل فراند سردبیر نشریه ریزن (Reason) در رابطه با کتاب ذبیبا و پادشاه اظهار نمود که ذبیبا یک حس بین المللی است یک رمان یک کلید که به روی روابط میان یک حاکم حساس (صدام حسین) و زنی زیبا (مردم عراق) که در اسارت شوهری پست و فرومایه (غرب) به ویژه آمریکایی قرار گرفته اشاره می کند.

طبیعی است که منتقد ادبی داخل عراق نتواند جز تحسین نظر دیگری درباره رمان صدام حسین داشته باشد، اما کار ادبی صدام به همین جا خاتمه پیدا نمی کند. مطبوعات عراق خبر از سرودن و چاپ شعرهای تازه او می دهند. اشعاری با مضمون عاشقانه.

بهتر است خودتان عاشقانگی و شاعرانگی آنها را تجسم کنید.

اما پس از صدام حسین، حدس می زنید که نوبت چه کسی است تا جهانیان را با اشعار خود غافلگیر کند؟ پله. معمر قذافی؛ رهبر لیبی که طی سال ها از جهات گوناگون همواره با گفتار و رفتار و کردار خود فضایی از طنز و پیرامون خود به وجود آورده است. قذافی در اشعار خود که

مطبوعات و رادیو تلویزیون لیبی شعر دوستان را به وجود آنها بشارت دادند، از اتحاد آفریقا یا جنگ های ویرانگر یا مبارزه با آمریکای ابر قدرت یا سیاست و ... نمی گوید. بلکه عشق مضمون اصلی اشعار معمر قذافی را تشکیل می دهد. امید است اشعار عاشقانه قذافی هر چه زودتر به دست خوانندگان برسد تا هر چه از عاشقانگی کم آورده اند به وسیله شعر قذافی جبران شود!

